

«جهان سوم» خودشکوفایی مردم

نویسنده که مدتی در کمیسیون برنامه ریزی استگلادن فعالیت داشته است به مشکلات جهان سوم و نقش خلاقیت و انرژی انسانی در حل آنها می‌پردازد وی که آموخته‌های کلاسیک اقتصاددانان را بران راهیابی به توسعه و به حرکت درآوردن انرژی انسانی غیر مؤثری می‌داند، معتقد است که جنبش‌های مردمی و خلاقیت انسانها می‌تواند در بدترین شرایط مسیر توسعه را هموار کند. در این راستا نویسنده به «خودشکوفایی مردم» می‌رسد که محور عمدۀ آن شان انسانی است، توجه به شان انسانی و بهره‌گیری از خلاقیت انسانی است که می‌تواند جامعه‌ای را هر چند با ذائقه شدید، به توسعه رهمون سازد. در ادامه، دو دیدگاه عمدۀ مربوط به توسعه بررسی می‌شود. دیدگاه مصرف گرایانه که انسانی را به عنوان موجودی مصرف کننده می‌بیند و به شان انسانی ارج نمی‌دهد و دیگری دیدگاه خلاقیت گرایانه که انسان را عضوی خلاق معرفی می‌کند. نگرش اخیر است که در باور نویسنده می‌تواند کشوری در اوج فقر را در جهت توسعه یاری نماید.



نویسنده: آنیسور رامان مترجم: محمد رضا عطائی

کمربود عظیم منابع، تعلیم دیده بودیم، مانیا موخنه بودیم که چگونه برای به حرکت در آوردن انرژی انسانی مردم برنامه‌ریزی کیم، یعنی چگونه برای توسعه با آنجه که داریم نه با آنجه که نداریم، برنامه‌ریزی کنیم.

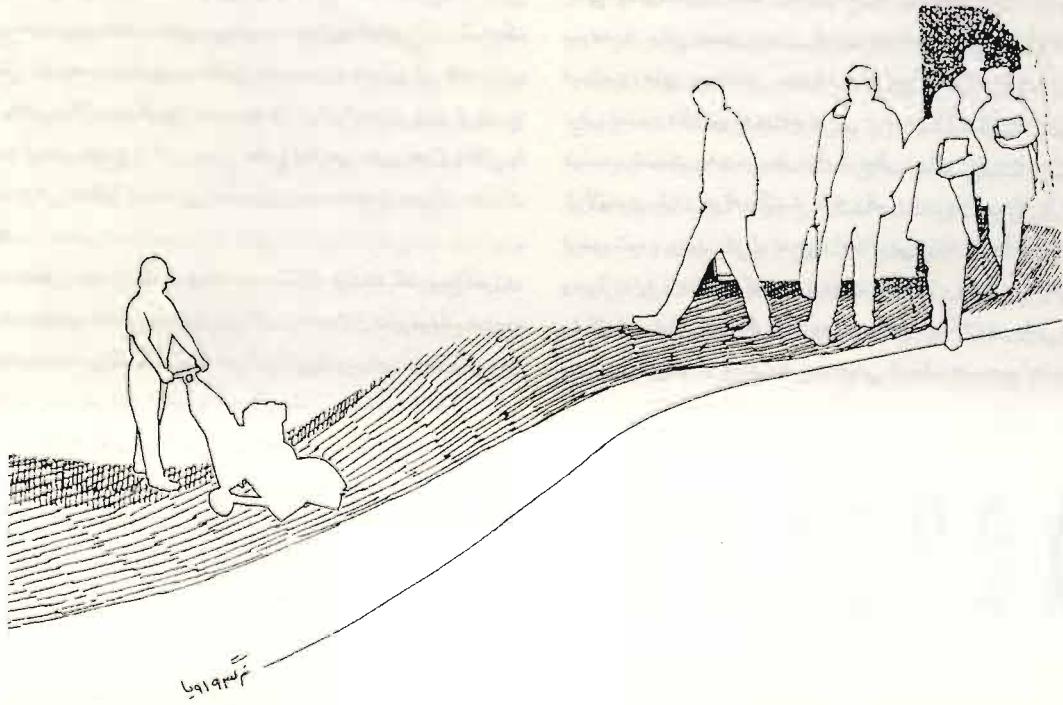
در خلال انجام پوشش رفع آور به کارگیری منطق و محاسبات فوق در ظرفه‌مان به متابه برنامه‌ریزان «توسعه»، من از اینکه این فرصت را داشتم که در کشوری که در آن انرژی مردم برای فعالیتهای توسعه بسیج گشته، با تعدادی از جنبش‌های مردمی در تماس باشم، خوشوقت بودم، بدختانه چنین جنبش‌هایی گاه به دلایلی که در اینجا به آنها نخواهم پرداخت، چندان طول نمی‌کشیدند. اما در سالهای اخیر، در بسیاری از کشورها ابتکاراتی از این دست، چه «خودبهدخودی» و چه «تحریک شده» و یاری شده به جهات دولستانه، قبول عام می‌یابد. خود شکوفایی مردم به مشابه توجه و دیدی نو از طبقه روشنفکر علاقه‌مند، فعالین اجتماعی و طبقات خود مردم در حال پدیدار گشتن است. در این نوشتار، من بحث مفاهیم و استدلالهای این دید را مطرح می‌کنم و تفاوت

در خلال مدتی که با کمپیویون برنامه‌ریزی بنگلدادش کار می‌کردم، دو درس سرگز آموختم؛ یکی بی کفایتی مخصوص آموزش‌های تخصصی، به عنوان اقتصاددان، در پیشنهاد یک راه مناسب برای توسعه کشور و دیگری واگذار کردن پیشین و عده‌های توسعه به قوه ابتکار مردم عادی.

شاید بتوان شکست مابه عنوان برنامه‌ریزی را این گونه جمع‌بندی کرد: اسلامها و محاسباتی که ما آموخته بودیم، در مواجهه با کمبود عظیم منابع که تنها با یک عظیم خارجی قابل ترمیم بود، ثمربخش نبود.

ساختار اقتصادی کشور همچنان در گیر و استگی وارداتی عظیمی است؛ این به مهرهای دیوبون کشور، و استگی مستمر و فراگیر به یک خارجی را جاودانه می‌سازد؛ دانش، مهارت‌ها و فرهنگ یومی کشور در کنار دانش و فرهنگ ییگانه که در منابع وارداتی تجسم یافته، پست و خوار می‌گردد؛ و یک روحیه دریویزگی به جای یک روحیه سخنکاری با وقار بر روانشناسی جامعه حاکم می‌گردد.

ما به عنوان اقتصاد‌شناس، بهویزه در برنامه‌ریزی توسعه و استگی و همراه با



راههای اصلاح و ترقی مهم اقتصادی در برده‌هایی نسبتاً کوتاه را یافته‌اند، ممکن است موردهای مرفقتر باشند، ولی سیاری از کشورها ممکن است چنین امکاناتی را برای کاهش فقر اقتصادی در مقایس وسیع و در برده‌ای کوتاه نا متوسط، همانگونه که در پایین مورد بحث قرار خواهد گرفت، نداشته باشند.

مشکلات فقر توده‌ای

به عنوان یکی از اعضای کمیسیون برنامه‌ریزی بنگلادش، در بهبود و ترقی ای که در خوش باورانه‌ترین شکل می‌توانستیم در درآمدهای توده‌های جمعیت کشور در برده‌ای متوسط تا بلند ایجاد کنیم، محاسباتی کرده بودم در زیرا لایحه‌ای که در مارس ۱۹۷۳ به تخته وزیر وقت تقدیم کرد، گوشه‌های نقل می‌کنم:

بنگلادش هنوز یکی از فقیرترین کشورهای جهان است و زمانی مدد طول خواهد کشید که توقعات مردمش، برای یک زندگی اقتصادی خوب برا آورده شود. در شرایط طبیعی، درآمد سرانه در بنگلادش در ۱۹۷۲ سالانه ۴۰۰ روپیه و یا ماهانه در حدود ۳۳ روپیه بوده است. ویرانی اقتصاد توسط جنگ درآمد سرانه را بایین آورده است، شاید چیزی حدود ۲۰ تا ۲۵ روپیه ماهانه. اگر از حالا در آمد سرانه سالانه با نرخ ۵ درصد افزایش یابد، حداقل ۲۰ سال طول خواهد کشید که بد ماهانه ۵۰ روپیه برسد؛ به این منظور، با درنظر داشتن نرخ بالای رشد جمعیت درآمد کل باید به نرخ ۸ درصد رشد کند، و چنین نرخ رشد بالایی در درآمد با هر استانداری نگریسته شود، پیشرفت خواهد بود... اما به بیانی مطلق، حتی ماهانه ۵۰ روپیه به حجمت سطح نسبتاً خوبی از درآمد خواهد بود؛ به بیانی نسبی، حتی کمتر خواهد بود. چرا که در سراسر جهان استانداردهای بین‌المللی مصرف و به تبع آن توقعات مردم، همیشه در حال ترقی است، مادامی که درآمد برخی از مردم بالاتر از حد متوسط باشد، غلط با درست، نسبت به متوسط درآمد ملی برای متوسط درآمد توده‌ها زمان طولانی‌تر طول خواهد کشید تا به رقم ۵۰ روپیه در ماه، یا هر رقم دیگری که فرض شود، برسد. کوتاه سخن، امکان برا آوردن توقعات مردم در کوتاه مدت وجود ندارد و مشکلی که امروز دولت با آن روپیه است، به هر شکل این نیست. مشکل این است که چگونه مردم مستمدیده بنگلادش طی سفری به نهابت ساخت و طولانی و در درون جارچوبی از نظام منضم اجتماعی به برا آورده

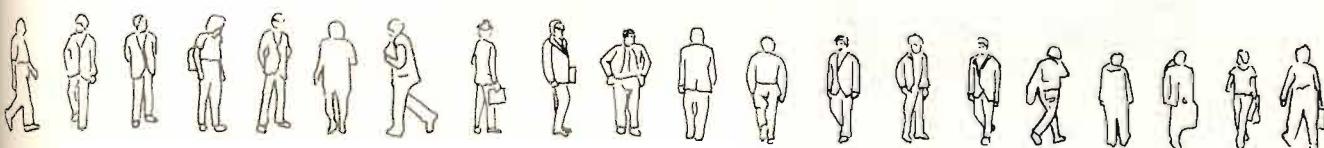
بین آن و دو روند عمده در اندیشه توسعه - یکی روند «لیبرال» و دیگری روند «سوسیالیستی». راکه تا به امروز بر عرصه مسلط بوده‌اند، رانشان خواهم داد. مفهوم کانونی در خود شکوفایی مردم، عمله بودن شان انسانی است. برای نمونه، جنبش «بهومی سنای آدیواسیس» در «ماهاراسترای هند» اهمیت عمله را به آزادی از قید کارتضیم شده داد که موردی از مبارزه برای شان انسانی بود. تلاشی که نخستین گام در خودشکوفایشان بود. آدیواسیس سپس برای حق قلمرو و به تکمیل قانون حداقل دستمزد چنگید. این جنبش از آن پس با روحیه‌ای شدیداً متکی بر خود به اثبات سیاسی و فرهنگی آدیواسیس و بهویژه بر اثبات استقلالشان در عمل در همه حوزه‌ها - یعنی خود تعیینی شان - متمرکز گشته است. این جنبش از هر گونه وابستگی به بیگانگان به میظور توسعه، حتی اگر این به معنی گامهای آهسته‌تر در توسعه اقتصادی باشد، اجتناب ورزیده است. با این همه توسعه آدیواسیس در واقع همان حرکت درست به جلو در جستجوی زندگی خود می‌باشد.

در وضعیتی متفاوت، در برخی بسیجها نظامی در بنگلادش هم با شان انسانی به مثابه انگیزه‌ای قوی برخورد شده است. سازمانهای مردان و زنان بی‌زمین با اختراع «نیجر اکوری». یک آذان توسعه روستایی که هیچگونه کمک مالی به مردم را پیشنهاد نمی‌کند و خودسازمانی آنها را حتی با عدم پیشرفت چشمگیر اقتصادی تشویق می‌کند - پدیدار شدند. اما این گروههای بی‌زمین سازمانشان را گامی محکم به جلو در زندگی شان می‌دانند.

به این ترتیب، تجربه شان انسانی، خیز بزرگی به جلوست، نخستین گام ضروری در شکوفایی هر کس. اما دیگر گروههای بسیج شده مردم، دسترسی پیشتری به متابع اقتصادی داشته‌اند، برخی با داراییهای تولیدی کوچک خودشان، برخی با به دست آوردن حقوقی نسبت به داراییهای اقتصادی همچون زمین یا آب برای ماهیگیری، به وسیله تلاش‌های جمیع پس از بسیج گشتن، برخی نیز درین آنها با توانایی بسیج متابع خارجی نظری اعتبار باشکی یا بردهجه و قفقی، در ترقی معاش اجتماعی اقتصادی خود پیشقدم بوده‌اند.

فلسفه توسعه

تلاش‌های توسعه محلی در سرتاسر جهان سوم نشان می‌دهد که بسیج انرژی جمعی مردم، راه حل‌های خلاقی را برای مشکلات اقتصادی نظیر تولید، توزیع، بازاریابی، تعلیم مهارت‌ها، رشد رفاه اجتماعی و تأمین اجتماعی و در کنار همه



ساختن توقعاتشان رهنمون گردند... (رامان، ۱۹۷۲).

مشکل اساسی ای که ما با آن روپیه بودیم، خاص بنگلادش نبود. برای سیاری از کشورهایی که در وضعیت فقر اقتصادی توده‌ای و بیکاری قرار دارند امکان یک راه درمان فطی و فوری، از نظر تکنولوژیکی و یا مدیریت اجتماعی

اینها، برای مشکل توسعه، ایجاد می‌کند، مشکلاتی که توسط برنامه‌ها و پروژه‌های توسعه اقتصادی که به گونه‌ای تخصصی طرح و اداره شده‌اند، قابل درک و دستیابی نیستند. با این همه، نظر من این نیست که بهویژه بر ابعاد اقتصادی خود شکوفایی مردم تأکید و زم، برخی از کوشش‌های مردمی که

نیازها و حوانچشان برای بهبود اقتصادی را نیز در برمی‌گیرد. با این همه این تعهد سازنده است که عامترین جنبه ابتكارات مردمی را به جای پیشرفت اقتصادی فی نفسه، قرار می‌دهد. حقیقت این است که مردم بسیج گشته، به وظایف خودنهاهاد معهده می‌گردند و آنها را شایع می‌سازند، انرژی و منابع را به شراکت می‌گذارند؛ به گونه‌ای که می‌توانند امور را بهتر از اقدام انفرادی به انجام رسانند و از یک زندگی و تلاش مشترکی قدرت یابند. گاه موفق می‌شوند و گاه (به بیان خودشان) ناموفق؛ اما با این همه برای تحول زندگیشان به جلو حرکت می‌کنند. چنین تحول مهم و مثبتی است که منکن است هم برای مردمی که خود آن را خلق می‌کنند و هم برای نسلهای آینده‌ای که با تعهد اجتماعی سازنده‌ای که به ارت برده‌اند، می‌توانند به پیش بروند و در عرصه زندگی با همه نابرابریهاش حرکت کنند. در حالی که خلاقیت خود و روح درگیر شدن با مشکلات را به نمایش می‌گذارند و بدین وسیله شخصیت انسانی را توسعه می‌دهند.

دیدگاه مصرف گرایانه توسعه

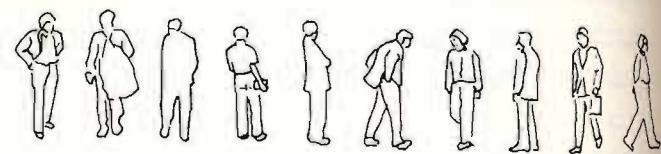
به بیان فلسفی، دو دیدگاه متضاد درباره توسعه وجود دارد. یکی از این دو، دیدگاه مصرف گرایانه است که آدمی را عمدتاً به متابه مصرف کننده کالاها و خدمات در نظر می‌گیرد. اساساً در این دیدگاه به «توسعه» به منابه گسترش جریان مصرف نگریسته می‌شود. گسترش ظرفیت تولیدی کشور به عنوان وسیله‌ای برای ایجاد گسترش در جریان مصرف مورد نیاز است. اما منطق اصلی توسعه در این دیدگاه، همان رشد فرایند در مصرف است. برای مدتی، توسعه با تراکم رشد اقتصادی در فراهم ساختن جریان گستره‌تری از تراکم مصرف و قطع نظر از توزیع، مشخص می‌شد. به تدریج، پرسش درباره نحوه توزیع مطرح شد، بر حسب اینکه چه کسی به عنوان مصرف کننده از چنین توسعه‌ای سود می‌برد؟ سپس بحث پرسش توسعه بر سرآلتی متمنکر شد، از این قبیل که اول رشد یا توزیع؟ یا اینکه آیا می‌توان توزیع و رشد را همزمان داشت؟ یا اینکه چگونه می‌توان «حق» (در اختیار داشتن کالاها و خدمات) را حقیقتاً برای همه تأمین کرد؟ این مباحثات تا امروز ادامه یافته، اما دیدگاه اصلی مصرف‌گرایی، در ارتباط با اینکه چه کسی به عنوان مصرف کننده، چه چیزی به دست می‌آورد و کالاهای اداری و بین شخصی کدامند، غالب است. سوالی که این دیدگاه به آن نمی‌پردازد این است که چه کسانی در جامعه قادرند برای تولید کالاها و خدمات پیشقدم گردند و اینکه چه بر سر قشرهای مختلف جمعیت به عنوان موجوداتی خلاق می‌آید؟ یعنی توزیع قدرت و فرصت برای

شکوفا ساختن استعدادهای فرد به وسیله کنشهای خلاق چگونه است؟ تصور فقر همان نقطه نظر را دنبال می‌کند. موضوع در اینجا این است که آیا شخص درآمد لازم، یا وسائل دسترسی به آن را، و همچنین کارها و خدماتی که به عنوان نیازهای آدمی همچون یک مصرف کننده لازم دارد، در اختیار دارد یا نه؟ فقر به عنوان چیزی مولد، بر حسب فقدان حقی برای توسعه، به متابه یک نگرانی توصیف نشده است. مشکل فقر در این مفهوم، مشکل فقر در این مفهوم، مشکل مصرف کننده است تا تولید کننده، که به فقر به عنوان شخصی که قادر نیست چیزهای را که فقیر به عنوان شخصی که قادر نیست چیزهای را که می‌خواهد (یا به گونه‌ای بیولوژیکی نیاز دارد) مصرف کند، پرداخته؛ نه به عنوان شخصی که فرصت تولید (یا تسلط بر) آنها را از طریق فعالیتهای مولد

و منابع در دسترس، وجود ندارد، به جز کشور کوچک خاصی که می‌تواند به سرعت با کمک خارجی و همراهی منابع خودش باری گردد. با نظر به عوامل سیاری که در کنترل جامعه‌ای که میزان سیج مردمش برای اهمیت ندارد، بست و به علاوه مقاومتهای داخلی و خارجی که در هر تلاشی برای تشویق سیج مردمی و توسعه خود تعبین آنها باید انتظارش را داشت، پیشگویی کردن و روکش دادن کاهشی چشمگیر در فقر نوده‌ای در آینده‌ای نزدیک برای هر کشور معین، مشکل خواهد بود. در عین حال مشکل توسعه را هم باید در نظر گرفت. با این معنی که ریشه کن کردن فقر (اقتصادی) و فراهم کردن نیازهای اساسی جمعیت، برای هر نسل معینی ممکن است به افزایش توقعات، بیش از آنچه که انجام شدنی باشند، بیانجامد؛ و این مسئله شک عملیاتی انگیزه اجتماعی برای انجام کاری سودمند و مثبت در جهت جامه عمل پوشاندن به چنین گام برای یافتن راه افزایش می‌دهد. همان گونه که پیشتر اشاره شد، نخستین گام برای یافتن راه حلی ممکن برای این مشکل، همکاری و تعاون سودمند و مثبت اینها - «نسل حاضر» - را طلب می‌کند. که ممکن است به سختی مواد مهم و سودمندی برای حل این مشکل باشند. اما مشکل توسعه عملی به همین نسل مربوط است که باشد برای مشارکت در یک تلاش اجتماعی برای آنچه که ممکن

است در بهترین شکل، ریشه کن کردن تدریجی فقر باشد. که این نسل خود ممکن است خیلی کم از آن بهره‌مند گردد. انگیزه دار گردد. پاسخ نظری اقتصاددانسان به این پرسش - من خود در این بازی روشنفکری شرکت داشتم - ترسیم «تابع مطلوبیت اجتماعی بین دوره‌ای» از «افق زمانی تابع مطلوبیت اجتماعی بین دوره‌ای» است. و اینکه از نسل حاضر کسی بخواهد خوشحال باشد از اینکه للاکاریهاش این تابع مطلوبیت را حداکثر خواهد رساند. اما ما توجه نکرده‌ایم که چگونه یک مادر به همین صراحت این تابع مطلوبیت را برای کودک لرzan و گرسنهش که توجهش هم به اسباب بازی پسر ثروتمندی جلب شده، توضیح خواهد داد. در چنین وضعیتی، مادر ممکن است مجبور به سرفت شود، یا راهیان انحرافی دیگری را برای کسب امتیازاتی برای فرزندش، به بهای دیگران تجربه کند. بدین ترتیب ارزشها اجتماعی از بین می‌رونند و جامعه در رفاقت برای رشد و فریبی گروهی به بهای محروم ساختن دیگران قرار می‌گیرد، که در این رقابت تها یک اقلیت می‌تواند به بهای اکتریتی پیروز گردد.

من عقیده دارم که با متمرکز شدن بر نیازهای اقتصادی و فقر اقتصادی،



فرهنگ گفتوگو درباره توسعه که خود را با آنچه که مردم ندارند مشغول ساخته، به جای اینکه جامعه را در حرکت سازنده به جلو انگیزه دار سازد، اسیر تفكیر نفر و جهت گیری وابسته می‌کند. مردم با تعهدی سازنده راههای بکر عملی ندارند ترقی نیازها و حوانچشان را نشان می‌دهند. طبیعتاً این مطلب،

ندارد.

سلطه اجتماعی و فرهنگی ساختنی که پیشتر بدان اشاره شد، توسط همه اعداء بیان نگردد.

در نقطه مقابل دیدگاه مصرف گرایانه مکتب لیبرال، دیدگاه خلافت گرایانه‌ای از توسعه وجود دارد که نوع انسان را عمدتاً به عنوان موجودی خلائق می‌بیند. در دوران اخیر این دیدگاه در کلام روش‌نگران فعالی که برای ترویج خودشکوفایی مستقیماً با مردم کار می‌کنند، صراحت دارد (تبلکاراننا ۱۹۸۷، فرناندز ۱۹۸۶). اما فلسفه این دیدگاه چیز تازه‌ای نیست و پیام کاتولیکی ادیان پرورگ است. در سطح گفخار علمی، این دیدگاه شاید برای نخستین بار در فلسفه کارل مارکس مورد اشاره واقع گشته است.

مارکس آدمی را اساساً به مثابه آفریننده و مولدی می‌بیند که به علت وضعیت طبقاتی یا از قدرت خلاقه خود بیگانه می‌گردد یا آن را شکوفا می‌سازد. مارکس با نگاه به توسعه سرمایه‌داری، از خلاقیت تمایزی آن به هیجان آمده بود کافون اصلی تحلیلش از سرمایه‌داری، توسعه انقلابی نیروهای تولیدی در مرحله‌ای از تاریخ انسانی اش بود. به علاوه، بحث اصلی در این تئوری انقلاب، و آنچه که مارکس حتمی می‌پندشت، این برد که مرحله خلاقیت سرمایه‌داری به سر می‌آید و نیاز به اضمحلالش هویتاً می‌گردد، و توسعه بیشتر نیروهای تولیدی تنها در دستهای طبقه کارگر ممکن خواهد بود مارکس در حالی که این چنین از خلاقیت سرمایه‌داری در روزهای شکوفایی اش به وجود آمده بود، طبقه کارگر را از استعدادها و قدرتهای خلافت، یعنی تنها منبع آزادی که از آن طریق می‌توانست خود را به عنوان کارگر شکوفا سازد، بیگانه دید. بنابراین طبقه کارگر به عنوان تولید کننده، باید برای شکوفا ساختن خود به عنوان تولید کننده طیباً کند. آنگاه تاریخ انسان (به عنوان کارگران بیگانه نشده) حقیقتاً آغاز می‌گردد. این مطلب تلویحاً اشاره داشت که به واسطه توسعه انقلابی نیروهای تولیدی در دستهای طبقه کارگر، مآل‌کار برای هر کس بر حسب نیازش به اندازه کافی مولد خواهد بود. اما ارضای چنین نیازهایی (مادی) پیرو خلاقیت انسان است و به عنوان نخستین نیروی انگیزش برای تلاش انسان در مارکس ظاهر نمی‌گردد.

تغییر ساختاری

همان‌گونه که پیشتر اشاره کردم، خودشکوفایی مولد می‌تواند حتی در نهایت کمبود منابع نیز آغاز گردد. مردم با پسیج کردن خودشان برای اثبات ممانعی و خود تعیینی، برای انجام وظایف جمع نهاده، در فرآیند رشد قابلیت‌ها و شخصیت انسانی همکاری می‌کنند. در حقیقت، برخی از حادترین شرایط کمبود منابع - برای مثال فجایع طبیعی - مؤثرترین بسیجهای مرد می‌باشند، چنین عناصر خودشکوفایی را ایجاد کرده‌اند. با این همه امکانات و منابع خودشکوفایی، طبیعتاً تحت تأثیر دسترسی به منابع طبیعی می‌باشد و خود پسیجهای جمعی است. بنابراین در کشورهایی که قسمت عمده منابع طبیعی توسط نخبگان کنترل می‌شود، توزیع مجدد کنترل بر چنین منابعی به علاوه توسعه مجدد قدرت اجتماعی، برای ظهور ابتکارات توسعه ضروری است. این دید از توزیع، به جای توزیع‌ها درآمد یا توزیع منافع توسعه، مسئلله اساسی عدالت در دیدگاه خلاقیت گرایانه توسعه است.

این خواسته‌های و نیازهای مولد به دلیل تفکیک طبقاتی بین مردم، که به واسطه آن کنترل بر منابع تولیدی قطبی شده و به طبقه حاکم این قدرت را می‌دهد که برزنده‌گی دیگران حکم براند، از هم جدا شده‌اند. به علاوه، طبقه حاکم و متحداش (به اتفاق «نخبگان») برخی استانداردهای مصرف را توسعه دادند و قادر بودند و به وسیله قدرت اجتماعی‌شان، به گونه‌ای بر فرهنگ و توقعات جامعه تأثیر نهند که آنها (استانداردهای مصرف...) به گونه‌ای وسیع به مشابه هدف زندگی انگاشته شوند. این مسئله منجر به بروز توقعات و خواسته‌هایی منک از امکانات مولد و بی واسطه مردم گشته است. این مطلب به توبه خود به محرومیت ناخواسته‌ای بین تولددها منجر می‌گردد و در عین حال وایستگی تولددها به نخبگان را تقویت می‌سازد و به تسليم شدن به یک دیدگاه توسعه به مثابه واهی برای برآورده گشتن چنین توقعاتی می‌انجامد. پس از آن

تلashهایی که در سطح فرد برای تغییر خود شکوفایی مردم انجام شده، نشان می‌دهد که حتی برای جوامعی که از نظر منابع طبیعی فقیرند، می‌توانند توسعه را حداقل در شخصیت انسانی، ارزشها و سازمان اجتماعی آغاز کنند.

نیز به تفويض ابتکار لازم برای توسعه «مرفقتر» می‌انجامد، به این اميد که چنین توسعه‌ای احتمالاً توسط کسانی که خود بدان رسیده‌اند، مستقل خواهد شد. حتی بسیاری از «تلashهای طبقاتی»، در مقابله‌های محلی و همچنین گسترده‌تر، این آگاهی مصرفی را با خواسته‌های مادی‌ای که فراتر از امکانات مولد طبقه کارگر است، ابقاء می‌کند. چنین تلashهایی به وضوح یک جهتگیری وایسته را ابقاء می‌کنند در حالی که صمیمانه امید می‌رود که برخی قدرتهای دیگر (طبیه) نوعی از توسعه مادی مورد نیاز برای ارضای چنین خواسته‌هایی را منتقل خواهند ساخت.

دیدگاه خلاقیت گرایانه توسعه

در دوران اخیر، مفهوم ارضای نیازهای اساسی جمعیت به مثابه هدف عمده توسعه در اندیشه لیبرال توسعه ظاهر گشته است. جالب اینجاست که پنج «نیاز اساسی» مشخص شده - خوارک، پوشان، مسکن، بهداشت و آموزش - به گونه‌ای نیازهای حیوانات نیز هستند، که به جز در سطحی خیلی ابتدایی و ایستادل ساختن لانه) شرعاً مولد نیستند (از نقطه نظرهای مادی اجتماعی، فرهنگی). اما مشخص انسانیت در ما، نیاز به این وسائل ابتدایی بقا نیست. بلکه در آن چیزی است که ترکیب مغز و اعصاب و بیرونی ما می‌تواند انجام دهند. بنابراین در میل مفترطی است که ما باید به عنوان انسان در فعل ساختن این قدرت داشته باشیم. این میل غالباً به خاطر خود خلاقیت است، ولی در فرآیند ارضای این میل، خودش وسائل ارضای دیگر نیازهای اساسی با غیر اساسی را که می‌خواهیم و می‌توانیم مطابق داراییمان ارضایی کنیم، فراهم می‌کند و بهتر بگوییم می‌آفریند. به واسطه چنین خلاقیتی است که به عنوان موجوداتی خلاق ظاهر می‌شویم. این است نیاز اساسی انسان. با فعل ساختن ظرفیهای خلاقمان در راههای همواره نو، گرچه این ممکن است به دلیل شرایط منتع از

نظر نهایی

سه سال قبل با حدود یک صد تن از رهبران سازمانهای کارگران بی‌زمین در بنگلادش که تقریباً از سی روسنای مجاور می‌آمدند، مناظره‌ای داشتم. به نظر من، این یکی از پر تحرکترین سمینارهایی بود که در آن حضور داشته‌ام که از نظر کیفیت علمی برتر از مباحثات و سمینارهای آکادمیکی که در آنها حضور یافتمام، بود. ما در باب مسائلی پیرامون محیط اطرافشان و همجنین سیاست ملی تغییر اجتماعی و سیاسی به بحث نشستیم. در اغلب این مسائل، بسیاری از رهبران این سازمانها، موضع بسیار دقیقی داشتند: «ما در باب این مسئله در طول پنج سال گذشته بحث کردایم و نظر ما این است...». این نوعاً آغاز پاسخ بسیاری از سؤالات من بود. نکته این نیست که موضع آنها صحیح بود یا نه. بزرگترین متفکران و دانشمندان علوم اجتماعی جهان نیز اشتباه داشته‌اند. گاه شما هر چه بزرگتر باشید، اشتباهاتتان نیز عمیقتر است. نکته این است که کارگران معمولی هم قادر به تحقیق و تحلیل اجتماعی می‌باشند و این قابلیت می‌تواند با تمرین افزایش یابد. خودشکوفایی هیچکس، آن چنان که باید، با عمل خودش آغاز نمی‌شود، و فرآیندی است که در آن خودفهمی، همجننان که عمل انجام می‌شود و مورد تجدید نظر قرار می‌گیرد، توسعه می‌باید. با این همه، تلاش‌های رسمی در توسعه اجتماعی در دستهای نخبگانی بوده است که عموماً خود را عاقلتر از مردم دیده‌اند، و به جای جستجوی راههای برای ترغیب خودیابی و خود فهمی مردم، ایده‌های توسعه خود را تحمیل کرده‌اند. در این راه آنها خودشکوفایی خود را به گونه‌ای ترویج و ترغیت کرده‌اند که چهان را به وضعیت بد امروز کشانده است به هر حال این باید به بهای خودشکوفایی مردم تمام شود. جراحته‌کار آدمی نمی‌تواند با ایده‌های دیگری رشد انجام شده گوناگون است که در راستای تغییر اجتماعی برای آزادسازی مردم انجام شده و در پی آن است که در ارتباطی عمود (از بالا) با مردم به آنها تلقین کند و به تغییر ساختی از طریق آزادی ذهن تقدیم بخشند. تهیباً با یک ذهن آزاد است که مردم می‌توانند آزادانه تحقیق کنند و سپس درک کنند و طرح آنچه را که باید خلق کرد، بربینند. تغییر ساختی می‌تواند ظرفیت‌های خلاقی مردم را رها سازد. در این معنی آزادی ذهن، وظیفه عمدۀ است، چه بعد و چه قبل از تغییر ساختی.

من عقیده دارم که با متمرکز شدن بر نیازهای اقتصادی و فقر اقتصادی، فرهنگ گفتگو درباره توسعه که خود را با آنچه که مردم ندارند مشغول ساخته، به جای اینکه جامعه را در حرکت سازنده به جلو انگیزه‌دار سازد، اسیر تفکر منفی و جهت‌گیری وابسته می‌کند.

سه سال قبل با حدود یکصد تن از رهبران سازمانهای کارگران بی‌زمین بی‌زمین در بنگلادش مناظره‌ای داشتم. در اغلب مسائل، بسیاری از رهبران این سازمانها موضع بسیار دقیقی داشتند.

گرچه در جوامعی که کنترل بر منابع طبیعی قطبی شده، چنین استلزمی برای تغییرات ساختاری ریشه‌ای به چشم می‌خورد؛ این دیدگاه سلطهٔ مالکیت دولتی را که ممکن است در عمل مردم را از مسائل تولید جدا کند و به این نزدیک به جای تسریع خودشکوفایی، از آن جلوگیری کند - به زیر سؤال می‌برد. بنابراین مسئلهٔ توزیع، یکی از راههای اعطای کنترل واقعی بر منابع به مردم (فری و یا جمعی) است. برای اینکه با این منابع برای شکوفایی ساختن طرفیت‌های خودکار کند، نه اینکه توسط یک تکنوتکراسی مدیریتی که دولت می‌کرده (وظایف) به آنها دیگته شود. مفهوم «سوسیالیسم» که به عنوان «مالکیت اجتماعی» بر وسائل تولید - که غالباً با نیازهای مالکیت دولتی شخص شده - تعریف شده، یک باز آزمونی کامل می‌طلبد.

لازم است قبل از انجام چنین تغییر ساختاری، در باب وظایف و شرایط لازم برای چنین تغییری در جهت آزاد ساختن و ترغیب خلاقیت‌های مردم - به جای خفه کردن آنها با اشکال جدید سلطه - به دقت بازنده‌یشی کرد. اغلب نعلیم چپ، پیش از اینکه ترغیب مردم به سیاست برای خودشکوفایی را آغاز کند، مجدوب مسئلهٔ بزرگ به دست آوردن قدرت دولتی برای آغاز توسعه سوسیالیستی بوده‌اند. اما تلاش‌هایی که در سطح فرد برای ترغیب خودشکوفایی مردم انجام شده نشان می‌دهد که حتی برای جوامعی که از نظر منابع طبیعی فقیرند و می‌توانند در این برده توسعه را حداقل در شخصیت انسانی، ارزش‌های اجتماعی و سازمان اجتماعی آغاز کنند - و خودشان چنین پیشرفتی را مشتت نمی‌کنند - نیازی به انتظار، برای توزیع مجدد منابع نیست. از سوی دیگر، برای اغلب جوامعی که مسئلهٔ تغییر ساختاری در سطح کلان برایشان مطلب است، انجام چنین تغییری نامعلوم و غالباً سخت و ناشدنی است. این عقیده که نسلها قبل از سیاست خود را برای حرکت به جلو، با آنچه که دارند و آنچه که می‌فراند از طریق تلاش‌های محلی به دست آورند، باید منتظر انقلابی دروغین باشند، چندان قاتع کننده به نظر نمی‌رسد. به علاوه، در حال حاضر برای ایواش همان امکاناتی که یک تغییر ساختاری در سطح کلان می‌طلبد - که اگر روزی اتفاق بیافتد ممکن است حقیقتاً خلاقیت مردم را رها سازد. به ترغیب خودشکوفایی مردم در سطح فرد، نیاز ژرفی احساس می‌شود. من بر این باورم که بی‌زمین سیاسی که امروز در خودشکوفایی مردم مداخله‌ای ندارد، پس از پی‌فرمودن به ترویج آن قادر نخواهد بود. زیرا نه معنی آن را درک خواهد کرده و نه چگونگی تحرک بخشیدن به آن را. این مطلب - یعنی آنچه که یک رهبری پس از رسیدن به قدرت می‌تواند انجام دهد - منطقاً به آنچه که قبلاً انجام داده و در عمل آموخته، بستگی دارد. در نتیجه، امید به تغییر ساختاری در سطح کلان در ترویج و ترغیب خودشکوفایی مردم به جای پاییم کردن اینکارات مردمی - که ما امروز در مقیاس محلی شاهد آن هستیم - به ظهور یک «پیشندم ارگانیک» متکی است که در چنین جنبش‌های مردمی ریشه دارد و خود را برتر از مردم و غیر مسئول در مقابل آنها نمی‌بیند.